

۱- چرا خروج از قوه به فعل مستلزم حدوث تغییر در ذات یا صفات است؟  
هر قوه ای به فعلیت برسد بیدیده یا حادث زفانی به وجود می آید.  
بیدایش حوادث زفانی ملازم با حصول تغییر و تحول در جوهر یا اعراض است.  
گاهی خروج شیء از قوه به فعل مستلزم تغییر در ذات شیء می شود که در این موقع حدوث شیء تغییر می کند و شیء جوهری جدیدی به وجود می آید.  
گاهی خروج شیء از قوه به فعل مستلزم تغییر در حالت و احوال ذات شیء است که در این موقع بیدیده عرفی جدیدی به وجود می آید.

۲- دو تعریف برای حرکت ذکر کنید

۱- تغییر تدریجی را حرکت گویند. ۲- خروج تدریجی شیء از قوه به فعل را حرکت گویند.

۳- اقسام تغییر را بیان و آنها را با هم مقایسه کنید.

۱- تغییر دفعی: اگر گویی و تحولی که دفعا و آنا صورت می گیرد یعنی شیء آنا و بدون هیچ فاصله ای زفانی تبدیل به شیء دیگر می شود مانند رسیدن آبی متحرک به نقطه پایان حرکت.  
۲- تغییر تدریجی: اگر گویی و تحولی که در طول زمان تحقق می یابد و به تغییر تدریجی حرکت می گویند (حرکت یعنی خروج تدریجی شیء از قوه به فعل)

۴- چرا تغییر دفعی همیشه همراه تغییر تدریجی است؟

تغییر دفعی هرگز بدون حرکت تحقق نمی یابد بلکه همیشه در ضمن حرکت و تغییر تدریجی و مستمر، تغییرات دفعی و آنی بیدیده می آید بر همان این مدعا بدین شرح است که آن بیدیده که بر اثر تغییر دفعی به وجود می آید حادث زفانی است و بر اساس این اصل طریقی که کل حادث زفانی مسبوق بقوه و عارقه تحملها باید پیش از آن بیدیده، قوه و مکان آن در یک عاره تحقق داشته باشد البته این پیشی زفانی است.  
پس باید وجود صمد و مستمر که در طول زمان تحقق می یابد در آنجا وجود داشته باشد یعنی

وجود سیال و تدریجی و این همان حرکت است. بنابراین وجود حرکت در آن حرکتی است که در آن تغییر در فضا  
اجتناب ناپذیر است. تغییرات در فضا، در واقع به حدود آن حرکت منطبق می‌شود.

۵ - حرکت قطعی و توسط را با مثال توضیح دهید.  
حرکت را از دیدگاه می‌توان در نظر گرفت ۱- بودن جسم بین مبدأ و مقصد به گونه‌ای که  
حرکتی که در وسط فرض شود متحرک قبل از آن و بعد از آن در آن نقطه نباشد.  
حرکت از این دیدگاه حالتی بسیط و ثابت است که هیچ تقسیمی در آن راه ندارد و حرکت توسط  
تامیه می‌شود. ۲- همان حالت از جهت نسبی که با نقاط مسافت دارد که نقطه‌ای را  
کرده و به نقطه دیگر نرسیده است. به عبارت دیگر قوه‌ای تبدیل به فعل شده و قوه‌ای  
هنوز به حال خود باقی مانده و متحرک می‌خواهد آن را تبدیل به فعل کند. لازم است دیدگاه تقسیم شدن  
آن به اجزای و سیری شدن و گذشتن تدریجی آن است همان طور که خروج تدریجی از قوه به  
فعل است و آن را حرکت قطعی می‌نامند.

۶- مقصود از تصور بنداری حرکت را بیان کنید و توضیح دهید چرا این تصور از حرکت خیالی است  
و در خارج تحقق ندارد؟  
تصور آنکه خیالی از حرکت می‌گیرد به این شکل که مسامحه مختلف حرکت را گرفته و بعد هم  
آنها را به شکل متصل و همراه با هم و قابل انقسام در خود جمع می‌کند از این معنی است و  
وجود خارجی ندارد، به دلیل آنکه اجتماع اجزای حرکت ممکن نیست چرا که در این صورت  
ثبات خواهد بود نه تغییر.

۱- موضوع حرکت چیست؟ موضوع حرکت جوهری و عرضی را بیان کنید.  
 موضوع حرکت چیزی است که حرکت را در خود قبول کرده و می پذیرد. در حرکت عرضی موضوع حرکت همان جوهر و ذات شیء است که صفاتش عوض می شود و با حفظ ثبات خود حالتی را که ناگون می یابد. در انواع گوناگون حرکت عرضی مانند سنگ که بر زمین می افتد (حرکت در این) زمین که بر محور خود می چرخد (حرکت در وضع) آب که گرم می شود (حرکت در کیف) و مثال صندلی که درخت شو معذی می گردد (حرکت در کم) متحرکی هست که در بستری حرکت می کند. مقوله هایی که حرکت در آنها واقع می شود در وضع، این، کم، کیف) مانند راهروهایی است که متحرک (موضوع حرکت) از میان آنها عبور می کند یا چون جامه هایی که متحرک آنها را به طور متصل یکی به دنبال دیگری بر تن می کند. گرم شدن تدریجی آب به این معناست که چیزی به نام آب (جوهر آب) مردم جامه تازه ای از گف (مقوله کیف) به تن می پوشد.

در حرکت جوهری موضوع حرکت ماده ای که قوه محض است و عقلی جز قوه بودن ندارد این ماده جوهری است که صورت های ذمی را یکی پس از دیگری می پذیرد و با آنها متحد می شود و مانند امریاتی است که در همه مقاطع حرکت محفوظ می ماند.

۲- چرا در حرکتی موضوعی وجود دارد؟

هر حرکتی موضوعی دارد زیرا حرکت خروجی تدریجی شیء است از قوه به سوی فعل و این قوه باید در یک امر جوهری قرار گرفته و متکی به آن باشد و نیز آن شیء با قوه کمال بالقوه ای است برای ماره و با آن متحد است و آن گاه که قوه تبدیل به فعلیت می گردد آن فعلیت به جای قوه با ماره متحد می شود بنا بر این هر حرکتی را موضوعی است که حرکت به آن وصف داده و بر آن جاری می گردد.

۳- سه ویژگی از ویژگی های موضوع حرکت را بیان کنید.

موضوع حرکت لزوماً باید امری ثابت باشد تا حرکت بر آن جاری شود و به مرور تحقق یابد.

است: حیات، قدرت، علم، سمع، بصر، اراده و کلام از این جهت آنان قائل به عدالت‌گرایی  
(صفت صفت + ذات واجب) بوده‌اند.

۸- دیدگاه معتزله در نحوه انصاف واجب تعالی به صفات حقیقیه را بیان و نقد کنند.  
معتزله پیراوند که معنای انصاف ذات واجب به این صفات آن است که فعل صادر  
از ذات واجب چونان فعل کسی است که واجد آن صفات است مثلاً عالم بودن  
واجب تعالی به این معناست که فعل او چونان فعل کسی که دارای علم و دانش است از  
استحکام کامل برخوردار بوده و دارای غایت عقلایی است. همچنین معنای قادر بودن  
واجب تعالی آن است که فعل او مانند فعل کسی است که قدرت دارد. بنابراین ذات  
واجب تعالی جانشین صفات است و کار آنها را انجام می‌دهد یعنی آنچه در مخلوقات  
به صفات نسبت داده می‌شود در مورد واجب تعالی به ذات انتساب دارد. در مسائل خاص  
یک سری صفات زایه بر ذات وجود دارد که منشأ افعال خاص گردد مانند علم، قدرت و  
اراده. اما در ذات واجب چنین اموری نیست. فقط یک ذات بسیط است که به  
تخیل بدون آنکه چنین صفاتی داشته باشد منشأ صدور افعال نظیر افعال دارندگان  
این صفات می‌گردد.

۹- دیدگاه صحیح در باب نحوه انصاف واجب تعالی به صفات حقیقیه را بیان و دلیل آن را ذکر کند  
دیدگاه صحیح در باب نحوه انصاف واجب تعالی به صفات ذاتی ثبوتی حقیقی آن است  
که این صفات مصداقاً عین ذات واجب الوجود و نیز عین یکدیگرند اگر چه مفهوماً  
متغایر یا یکدیگرند زیرا واجب تعالی اولاً بسیط است و ثانیاً علت هستی بخش  
همه کمالات موجود در عالم هستی است و علت هستی بخش در مرتبه ذات خود واجب  
همه کمالات معلول‌های خود به نحو بالاتر و برتر است.

توابع این نوشتار هدیه برای سلامتی و فرج آقا امام زکریا عجل و قادر و مومنین  
از دوستان عزیزم (القمانس دعای فرج و صلوات) دارم. موفق باشید.

۳- نحوه صفت فعلی بر واجب تعالی را شرح دهید.  
صفت فعلی امری حادث و متأخر از ذات واجب است و حقیقتاً بر ذات واجب صدق  
نمی‌کند مگر به لحاظ اصل و مرتبه‌ای که در ذات واجب دارد. یعنی قدرت.

۴- دلیل بیان کنید که تسان در واجب تعالی به همه صفات کمال متصف است.  
واجب تعالی به همه کمالات متصف است زیرا علت بریدگی آن و رنده همه کمالات موجود در  
عالم هستی است و علت هستی بخش کمال است را که ایجاد می‌کند به نحو یا لا اتر و برتر  
دارا است زیرا فاقد شیء معطی آن نتواند بود.

بزرگ

۵- صفت ثبوتی و سلبی را با ذکر مثال تعریف و رابطه میان آن دو را بیان کنید.  
صفت ثبوتی صفتی است که دلالت بر کمال بودن نقص می‌کند مانند عالم و قادر  
صفت سلبی بیانگر مفروض عدم است مانند عدم جمل یا عدم عزیز.  
صفت سلبی در حقیقت سلبی سلبی کمال است که به ایجاب کمال بازمی‌گردد و لذا  
صفت سلبی در حقیقت به صفت ثبوتی بازمی‌گردد.

۶- اقسام صفات ثبوتی را با ذکر مثال بیان و تعریف کنید.  
صفت ثبوتی یا حقیقی است یا اضافی مانند عالمیت که همان اضافه و نسبت عالم به معلوم  
است. صفت ثبوتی حقیقی نیز یا حقیقی محض است مانند حی یا حقیقی دارای اضافه که  
در مفهوم آن اضافه به غیر اخذ شده است مانند عالم.

۷- دیدگاه اشاعره را در نحوه اتعاف واجب تعالی به صفات حقیقی بیان و نقد کنید.  
اشاعره معتقدند که صفات حقیقی واجب اولاً زاید بر ذاتند نه عنی ذات و ثانیاً لازمه  
ذات واجب بوده و هرگز از آن ذات منتقل نیستند از این رو این صفات نیز همراه با  
قدیم بودن ذات الهی قدیم مسند به عقیده ایشان صفات حقیقی واجب هفت صفت

به سوال ارسطو کفایت نمی کند بلکه اگر چه شرعاً عدمی است یعنی زوال یک شیء یا زوال کمال  
یک شیء برای او شرک است ولی چرا نظام جهان چنین برود می دارد که موجب زوال  
چیزی یا زوال کمال چیزی می آید و در نتیجه سبب پیدایش شری می شود؟ اگر سراسر جهان  
به گونه ای تنظیم می شد که هیچ گونه آسیبی به چیزی نمی رسید و هیچ چیز زمین از بین رفتن  
چیز دیگری را فراخ نمی کرد و در نتیجه شری حاصل نمی شد و ای نظامی را حسن بوده و آن  
نظام کنونی جهان برتر می بود دیگر اینکه چرا خداوند جهان را به گونه ای نیافرید که مخلوق کمبود  
و نقصانی در آن نباشد و در نتیجه ضربه محض نباشد؟ در این تقسیم ارسطو مطرح می شود  
بنا بر این کلام ارسطو نتفا منافی یا نظیر عدم بودن شرور ندارد بلکه مکمل آن است.

در بحث ۴۴ صفات واجب الوجود من ۴۷۷

۱- صفات ذاتی و فعلی را با ذکر مثال تعریف کنید.  
صفات ذاتی واجب تعالی صفاتی هستند که برای انشراح کفایت و اتصاف به آنها خود ذات  
واجب الوجود کفایت می کند و نیازی به در نظر گرفتن چیزی بیرون از ذات واجب و معاینه  
آن با ذات او نیست مانند صفات عالم و قدرت برخلاف صفات فعلی که با امری بیرون  
از ذات واجب محقق نباشد واجب تعالی به آن متصف نمی گردد مانند خالق و رازق.

۲- چهار تفاوت صفات ذاتی و فعلی را بیان کنید.

صفت فعلی الف - از صفات فعلی گرفته می شود و عین فعل واجب تعالی است  
ب - به تبع فعل (مخلوق) به زمان و مکان مقید می شود ج - قابل سلب و ایجاب  
است د - مبدأ آن قیومیت حق تعالی است ه - همواره دلالت بر وجود متعلق  
در خارج از ذات دارد برخلاف صفت ذاتی و غلاصه آنکه ذات واجب تعالی مصداق  
عینی صفت ذاتی است اما صفت فعلی نیز نسبت و اضافی میان واجب تعالی و  
مخلوق حکایت می کند.

بلکه این را نیز که خداوند فاعل قریب و علت بدون واسطه همه موجودات است روشن سازد  
مثال: خداوند مانند خورشیدی است که نور او از آینه ای به آینه دیگر منعکس می شود و پس از صدها  
واسطه به موجودی می رسد و آن را روشن می کند. نوری که این موجود را روشن ساخته و ظلمت را  
از او زوده است در واقع همان نور خورشید است و این واسطه ها هیچ نوری از خود به آن  
نداره اند و در جهان هستی جز نور او نور دیگری نیست. الله نور السموات و الارض

۴. شیخ تنویر (دو کاتب انکاران) اربابان کنند و یا شیخ (عبد)

مسئله سررشته عمیق دارد انسان همواره با پدیده های ناآواری مواجه بوده است.  
سیل های ویرانگر و زلزله های خانمان برانداز را کشفستان های سوزان و حیوانات و درختان  
وحشی و مرگ و میرها، بیماری ها و ... همواره با انسان بوده است.  
با شروع زندگی اجتماعی مسکلاتی چون اختلاف ها، تبعیض ها، محرومیت ها، ناپسا مانها  
اجتماعی و فقر انسان را در کام خود فرو برده است.

علاوه بر این انسان های خدایست علاوه بر درگیری خارجی و بیرون و درون این امور با یکسری  
مسکلات عقیدتی و فکری هم روبرو شده و آنرا اینک است - ۱. خدایان که خدای محض است چگونه  
می تواند خالق شرور باشد؟ ۲. خدایان که حکیم است و اعمال او غایب یا بی اثر خردمندانه و  
حکیمانه دارد چگونه اموری بی فایده و زریان بخش می آفریند؟ ۳. خدایان که عادل است  
چگونه به وجود این تبعیض ها و تفاوت ها رضایت داده است؟

برای این سوالات یا سخنان ارائه شده است در پاسخ پرسش نخست از دریا بازگرو ص دو  
عبدالو دو مشتاق برای هستی قائل شده و گفتند که ضیارت و سرور دو مقوله جدا از هم و متباینند  
نور و ظلمت و این هر دو را بیک فاعل و خالق نمی توان استناد داد چون هر علی، معلول  
هم استغ و مناسب یا خود به وجود می آورد و امکان ندارد خالق که خود خدای محض است  
شر بیافریند.

۵- دیدگاه افلاطون در باب عدم بودن شررا توضیح دهید.  
افلاطون معتقد بود شر امری عدمی است و نیازی به مبدأ پیدا کردن ندارد.  
بنابراین اعتقاد به دوگانگی مبدأ آفرینش با استناد به دوگانگی موجودات (موجودات  
ضروری و شر) با ایرادی ندارد. زیرا وجود چیز ضروری نیست و آنچه شر دانسته می شود یا خود امری  
عدمی است مانند کوری و کوری (شر بالذات) یا هر چند خودش امری وجودی است ولی  
شر بودنش پس محال است که متناً امری عدمی باشد و مانند میکروب و زلزله (شر بالعرض)  
امر عدمی علت وجودی ندارد و متعلق جعل و ایجاد معنای حقیقی اند نه صفات نسبی و افتراضی.

۶- برخی گفته اند: چون در عالم شرور هست پس خدای علم و قدر و حکیم وجود ندارد.  
یا شیخ این شبهه را بنویسد.  
بالتوجه این سخن ارسطو یا شیخ دکتیری در مسأله شرور بدست می آید که چرا در عالم فلا  
و کمبود هست یا موجوداتی هستند که مایه سلب کمالات موجودات دیگر می شوند؟  
یا شیخ: این شرور لازمه وجود عالم ماده است و وجود عالم ماده بدون آن امری محال  
است زیرا جهان ماده جهان حرکت تغییر و تبدیل است و در علم و حرکت از تمام و بی جزور  
گسری نیست و لازمه برخورد آسیب رسان است و چون در عالم ماده ضرورت بد شرور  
تعلیه دارد آفرینش آنکه بر نیافریدنش راجع و امری حکمانه است.

۷- آیا دیدگاه افلاطون و ارسطو در باب شرور با هم ناسازگارند؟ چرا؟  
خیر. برخی توهم کرده اند که ارسطو شرور را امری وجودی می داند و به جای راه حل افلاطون  
راه دکتیری برای حل مشکل شرور پیشنها کرده است. اما این دو نظر هیچ منافاتی با هم ندارند  
و قابل جمعند بوی علی سینا و دیگر حکمای مسلمان هر دو نظر را نیز برفته و به آن ملتزم شده اند.  
یعنی از یک طرف شرور را امری عدمی می دانند و از طرف دیگر کلام ارسطو را صحیح می دانند.  
در صورتی که مسأله شر از جهات مختلف مطرح شده و هر جهت یا سخن و سوره دارد  
سخن افلاطون در عدمی بودن شرور برای حل شبهه ثانویه را صحت است اما برای پاسخ



عدم حرکت در مقوله چیده: در مورد مقوله چیده نیز همین سخن صادق است زیرا هیئت حاصل از  
اصاطه مثلا نقش بر پا، امری اشتراعی است و حرکت بتباشش تابع طرفین آن است.  
اگر حرکتی در پا یا نقش رخ دهد که جرم بکلی از حرکات کمی، کیفی و وضعی و این خواهد بود  
و این هیئت نیز به تبع طرفین آن، حرکت رخ خواهد داد و در آنها حرکت واقع نشود در آن  
هیئت نیز حرکتی روی نخواهد داد.

این بیان اصل وقوع حرکت در این دو مقوله را قوی نمی کند بلکه نهایتاً اثبات می کند که حرکت واقع  
در این دو مقوله حرکت بالشیع است، نه حرکت بالذات.

## ۸- دلیل منکران حرکت جوهری را ذکر کنید.

منکران حرکت جوهری در تحلیل های خود من گویند، وقوع حرکت در جوهر مستلزم آن  
است که حرکت بدون یک موضوع ثابت تحقق پیدا کند حال آنکه تحقق حرکت متوقف  
است بر وجود موضوع ثابتی که تا حرکت هست باقی بماند.

درس ۳۹ ص ۴۱۲ حرکت جوهری

۱- برهان صدر المتألهین بر وقوع حرکت جوهری را تقریر کنید.

صدر المتألهین بر وقوع حرکت در مقوله جوهر معتقد بود و به امری چند برای اثبات آن تسک  
می جست که روشن ترین آنها بدین شرح است: سبب های حرکت در مقولات چهارگانه عرفی  
ایجاب می کند حرکت در مقوله جوهر نیز واقع باشد چرا که اعراض تابع جوهر و وابسته به آنهاست  
و این وابستگی از قبیل وابستگی معلول به علت فاعل است. لذا افعال جسمانی  
منکر و وابسته به طبایع و صورت های نوعی اند و این طبایع سبب های نزدیک آنها  
هستند از طرف دیگر سبب نزدیک حرکت باید باشد خود حرکت امری تدریجی باشد  
بنابراین طبایع و صورت های نوعی اجسامی که در کم و کیف و این و وضع حرکت می کنند  
وجودی معتقد و یو یا دارند همانند اعراضشان و اگر چنین نباشد تا کم این حرکات بدون  
سبب و علت خواهد بود.

ملحق می شود. چنین حرکتی زاید بذات و عارضی است و علت می خواهد و علتش هم باید متغیر باشد.  
 اما حرکت ذاتی حرکتی است که متحرک بدون این حرکت هویتی ندارد. اکثر این حرکت را تاوی  
 بگیرد در واقع ذاتش را از او گرفته و چنین نیست که حرکت در مرحله پس از تحقق متحرک  
 به آن ملحق شود بلکه از درون ذات آن استخراج می شود. در حرکت ذاتی نحوه وجود  
 شیء یک نحوه وجود سببیش و گذرا است. نه آنکه وجودش غیر از حرکت باشد و حرکت  
 نخواهد از خارج به آن ملحق شود.

۱۰- فلاسفه از بابی متغیر یا ثابت را چگونه تبیین می کنند؟  
 موجودی که حرکت آن ذاتی است فقط هستی اش را از علت دریافت می کند نه چیزی دیگری را.  
 چنین موجودی دارای دو جنبه است: جهت ثبات و جهت تغییر.  
 از میان این دو جهت، جهت ثبات، جهت نفسی و مطلق است و به همین جهت  
 مستند به علت است. در نتیجه علتی که متغیر یا بذات را می آفریند در واقع  
 امری ثابت را آفریده است و خود شیء می تواند ثابت باشد بلکه لزوماً باید ثابت باشد.

درس ۳۱ ص ۴۰۴ مسافت حرکت

۱- مسافت حرکت چیست؟ یا مثال توضیح دهید.  
 مسافت حرکت یا عارضه حرکت همان بستر و مجرای حرکت است همان کائالی است که متحرک  
 با حرکت خود در آن عبور می کند و آن را می پیماید وقتی گیاه رسد می کند متحرک همان جسم گیاه  
 است و مسافت حرکت، کمیت این جسم است.  
 فرض کنید در آغاز این حرکت طول گیاه یک سانتی متر است و در پایان این حرکت صد سانتی متر  
 در این صورت مبدأ حرکت طول یک سانتی متری و منتهای حرکت طول صد سانتی متری و  
 مسافت حرکت، کمیت میان این دو حد است. جسم مورد نظر در این حرکت در  
 کمیت خودش حرکت می کند یعنی همان وجه نقطه دارای کمیت ویژه ای است و بنا بر فاصله

چون در غیر این صورت آنچه بالقوه است با آنچه به فعلیت تبدیل گشته مغایر خواهد بود و بنا بر این حرکت که خروج تدریجی شیء از قوه به فعل است تحقق پیدا نکرده است. لازم است موضوع حرکت چیزی نباشد که از هر جهت بالفعل است مانند عقل مجرد زیرا حرکت بدون قوه تحقق نخواهد یافت و لذا آنچه قوه ندارد حرکت نیز ندارد. موضوع حرکت نباید از همه جهات بالقوه باشد چون چیزی تحقق پیدا نمی کند بلکه باید امری باشد که از یک سو بالقوه است و از سوی دیگر بالفعل، مانند ماده نخستین که هم قوه اشیا دارد است و هم فعلیت دارد البته فعلیتش همان بالقوه بودنش است و مانند جسم که ماده دوم است و قوه صورتی و اعراضی گوناگون را همراه با فعلیت جسمیت و مغالبت بعضی از صورتی در است.

۴- چرا موضوع حرکت باید امری ثابت و پایدار باشد؟

موضوع حرکت لزوماً باید امری ثابت باشد تا حرکت بر آن جاری شود و به مرور تحقق یابد چون در غیر این صورت آنچه بالقوه است با آنچه به فعلیت تبدیل گشته مغایر خواهد بود و بنا بر این حرکت که خروج تدریجی شیء از قوه به فعل است تحقق پیدا نکرده است.

۵- چرا موضوع حرکت باید از یک جهت بالقوه و از جهت دیگر بالفعل باشد؟

لازم است موضوع حرکت چیزی نباشد که از هر جهت بالفعل است مانند عقل مجرد زیرا حرکت بدون قوه تحقق نخواهد یافت و لذا آنچه قوه ندارد حرکت نیز ندارد. موضوع حرکت نباید از همه جهات بالقوه باشد چون چیزی تحقق پیدا نمی کند بلکه باید امری باشد که از یک سو بالقوه است و از سوی دیگر بالفعل، مانند ماده نخستین که هم قوه اشیا دارد است و هم فعلیت دارد. البته فعلیتش همان بالقوه بودنش است و نیز مانند جسم که ماده دوم است و قوه صورتی و اعراضی گوناگون را همراه با فعلیت جسمیت و مغالبت بعضی از صورتی در است.

۶- چرا حرکت نمی تواند همان شیء متحرک باشد؟

حرکت لزوماً متغیر یا متحرک است چون اگر متحرک خودش حرکت خویش باشد باید یک شیء دیگر جهت واحد هم ایجاد کرده باشد و هم قبول کننده و این محال است زیرا حیثیت فعل و ایجاد همان حیثیت دارایی و حیثیت قبول و نیز برش همان حیثیت نداری است و معنائی ندارد یک شیء از یک جهت واحد هم دارا باشد و هم ندارد.

۷- آیا فاعل حرکت باید خودش متغیر باشد؟ چرا؟

فاعل تدریک حرکت باید خود متغیر بوده و ذاتش در حال نوسان باشد زیرا اگر ذاتش ثابت و بیرون تحول و بیوایی باشد آنچه از او تراوش می کند نیز خود بی خود حرکتی نخواهد داشت پس چیزی از حرکت تبدیل به چیزی دیگر نمی گردد چون علتش ثابت است و هیچ تحولی در حالش واقع نشده و در نتیجه حرکتی در واقع رخ نداده و این خلاف فرض است.

۸- استغالی را که با توصیف به لزوم متحرک بودن فاعل حرکت مطرح شده، بیان کنید و ساله ارتباط متغیر با ثابت

اگر دیده محمول و بیوایی لزوماً مستند به یک علت محمول و بیوایی محمول خودش است. باید همان علت نیز به چیزی که چون خودش محمول و بیوایی است مستند باشد و این روند همواره تکرار می یابد لازمه چنین چیزی یا تسلسل است یا دور یا وقوع تحول در عیناً نخستین هستی که ذاتش بیرون از این امور است.

۹- حرکت ذاتی و حرکت عارضی چیست؟

حرکت عارضی حرکتی است که از بیرون ذات متحرک آن را استخراج نمی کنیم بلکه ماسه امری بیرون از ذات متحرک باید به آن علوق شود مثلاً جسم که حرکتی آینی یا کمی انجام می دهد این حرکت برای متحرک عارضی است. متحرک در مرتبه قبل از متحرک هویت و تحقق دارد و در مرتبه بعد از تحققش حرکت به آن

امکان یاد شده چه قائم به ذات خودش نیست و آنچه واقع است بلکه عرضی است مثل بزرگی و کوچکی این امکان را قوه و مقبول عین را ماده می نامیم. در نتیجه هر چه بزرگتر زمان مندی دارای ماده ای بیشتر از خود است که با قوه وجود آنرا حاصل می کند.

۵- امکان ذاتی و امکان استعدادی را با هم مقایسه کنید.

تفاوت اساسی میان امکان ذاتی و استعدادی آن است که امکان ذاتی مقهور به اعتباری و انتزاعی است که وجود حیطه ای در خارج ندارد بلکه فقط معروض است نسبتاً انزاعی است اما امکان استعدادی امری وجودی است و دارای واقعیت خارجی است زیرا امکان استعدادی متصف به شدت و ضعف و تردید و دوری می شود و اینها اوصاف وجودی هستند و نیز ماضی، موجود می تواند همیشه آنها متصف شود.

۶- مهم ترین ویژگی های ماده را نام ببرید.

- ۱- حدیث ماده حیثیت قوه محض است
- ۲- ماده همیشه قائم به یک فعلیت دیگر است.
- ۳- ماده با تغییر فعلیات تغییر نمی کند.

۷- چرا ماده همواره قائم به یک فعلیت دیگر است؟

زیرا وجود مساوق یا فعلیت است و لذا چیزی که ذاتاً قوه محض است و هیچ بهره ای از فعلیت ندارد چه در سایه امری یا بغیر نمی تواند تحقق یابد. ماده ذاتاً امری محض و بدون تحقق و تعیین است و وجود و تعیین و تحقق مساوق یکدیگرند و هرگز نمی توانند بدون تعیین و تحقق باشند. لذا ماده برای آنکه موجود شود نیازمند چیزی دیگری است که ذاتاً فعلیت و تحقق داشته باشد و یا اتحادش با ماده به آن فعلیت و تحقق بدهد و این چه همان صورت است.

تولفت می شود و وجودش هنوز بالقوه است مانند آن که من توانم به بخار تبدیل گردم که تا وقتی که آب است یا بقلل آبی بوده و بالقوه بخار و هضمی که تبدیل به بخار شد یا بقلل بخار شده و قوه بخار شدن از پس من رود بنابراین وجود بر دو قسم است: وجود یا بقلل و وجود بالقوه

۲- چرا فلان سفینه از تک سوختن گوئید و وجود مساوق یا عقلیت است و از سوی دیگر موجود را بر دو قسم بالقوه و یا بقلل تقسیم می کنند؟

تقسیم موجود بر وجود یا بالقوه و یا بقلل عیسی است و از این جهت مانند تقسیم موجود بر ذهنی و خارجی و تقسیم موجود بر واحد و کثیر است. پس می توانیم بگوییم که سخن فلاسفه که می گویند عقلیت مساوق با وجود است و هر موجودی از آنه جهت که موجود است یا بقلل است و می گویند: موجود بر دو قسم یا بقلل و یا بالقوه است.

۳- چرا هر حادث زمانی مسبوق به قوه وجود است؟

چون له پیش از بی وجود آمدنش باید وجودش ممکن باشد و توانسته متصف به هستی شود. حاله طور که می توانیم متصف به هستی نشود و بی وجودیاید زیرا اگر وجودش محتمل باشد تحقق آنه محال خواهد بود همان طور که اگر وجودش واجب باشد هرگز از هستی جدا نمی شود و هیچ طایفه معزوم نبود در حالی که چیزی نیست. از طرفی این امکان چیزی غیر از قدرت قاعلی بر ایجاد آنه است زیرا امکان وجود یک پدیده وصفی است که آنه بدین در مقابل با وجودش متصف به آنه می گردد نه در مقابل با پستی دیگری. نظیر قاعلی و نیز امکان امری خارجی است نه معنایی که عقل آنه را اعتبار کرده و وصف ماهیت قرار داده باشد چرا که متصف به قدرت و صفت و تردید و دوری می شود. فیلا بطوریکه امکان انسان شده در آن جهت به تشابهت نزدیک تر است از غذائی که به تغذیه تبدیل می شود و امکان انسان شده در نظریه شدیدتر از امکانی است که در غذا وجود دارد.

۴- چرا هر حادث زمانی مسبوق به ماده است؟

درستی  
ای

در مراتب موجود ممکن از مرحله ذات تا مرحله وجود یافتن بیان کنند.  
 درستی و ممکن از مرحله ذات و ماهیت تا مرحله وجود یافتن در عالم خارج مورد توجه قرار دهیم می بینیم که  
 برخی بر حسب تحلیل عقل مراتب متعددی را طی می کنند. عقل در ابتدا و بدین اثر هراثر دیگری ماهیت  
 شی را می بیند و چیزی جز ماهیت نیست و بعد اظهار را اعتبار می کند یعنی آن را و معنی  
 لازم برای این ماهیت درک می کند. در مرتبه ششم نیز ماهیت به علت مطرح می شود.  
 در مرحله چهارم علت آن را ایجاد می کند. ۵ - ماهیت وجود بالذات پیدا می کند. ۶ - علت آن  
 را ایجاد می کند. ۷ - ماهیت موجود می گردد. وجود شی و ممکن در تحلیل عقل در مرتبه هفتم  
 واقع می شود و شش مرتبه از مرتبه ذات و ماهیت تأخر دارند پس وجودی که شی و ممکن  
 از علت خود دریافت می کند در مراتب سابق بر آن و از جمله در مرتبه ذات و ماهیت  
 تحقق ندارد پس وجود ممکن مستغرق است به عدم آن وجود در مرتبه ذات و ماهیت  
 این جهان حدوث ذاتی ماهیت است که باز گشتنش به آن است که ماهیت در مرتبه ذات  
 فاقد وجود است.

۷ - حدوث و قدم دهری را تعریف کرده را با حدوث و قدم ذاتی مقایسه کنند.  
 یک معلول در مرتبه علت خودش که در مرتبه یا لاتری از سلسله طولی نسبت به معلولش  
 است وجود ندارد ولی در مرتبه خودش موجود است در حالی که علتش در مرتبه بی وجود  
 معلول وجود ندارد پس معلول حادث دهری ولی علت آن قدم دهری است.  
 حدوث و قدم ذاتی یک ممکن الوجود در مرتبه ذات خود وجود ندارد در حالی که الا  
 وجود لاحق دارد که علتش به او اوج وجود داده پس وجود لاحق و عدم ذات آن شی  
 ممکن الوجود با هم قابل جمع است (عدم مجامع)

درسی و پنجم ص ۳۷۵ قوه و فعل

۱ - معنای فلسفی قوه و فعل را بنویسید  
 تحقق یک شیء در خارج به گونه ای که آثار مورد انتظار بر آن مترتب گردد فعل نامیده می شود  
 و می تواند وجودش بالفعل است و امکان تحقق آن شیء پیش از تحققش قوه نامیده می شود

با وجود آن جمع می‌گردد در نتیجه مفهوم حدوث آن که وجود سابقه عدم داشته باشد  
و مفهوم قدم آن که وجود سابقه عدم نداشته باشد.

۲- چرا بحث از حدوث و قدم از مباحث فلسفی به شمار می‌رود؟  
از نظر فلسفی حدوث و قدم از اوصاف و احکام موجود مطلق به شمار می‌روند زیرا موجود از آن جهت  
که موجود است با حسیم یعنی از هرگونه شخصی که دارد با وجودش مسبوق به عدم است  
با وجودش مسبوق به عدم نیست بنابراین موجود مطلق با حاد است یا قدم.

۳- حدوث و قدم زمانی را شرح دهید.  
حدوث زمانی یعنی وجود یک چیز سابقه عدم زمانی داشته باشد مانند هر چه که سابقه نیستی  
در وجود دارد و بر بره های لغوی که در بر می‌خورند در برابر قدم زمانی که شیء سابقه عدم زمانی  
نرشته باشد مانند مطلق زمان که شیء از آن نه زمانی وجود دارد و نیز بر بره زمانی نه زمانی  
در غیر این صورت خواه یا یعنی زمان آن را اشیاء که در آن و این خلاف فرض است.

۴- حدوث و قدم ذاتی را بیان کنید.  
حدوث ذاتی وجود شیء سابقه عدم و نیستی در مرتبه ذاتش داشته باشد مانند هر چه چو در آن  
مکان که وجود سالج به واسطه علی خارج از ذات آنفاست و خود سالج در مرتبه ماهیت  
و ذاتش از چیز نیستی چیزی ندارد.

۵- مقصود از عدم مجامع و عدم مقابل چیست؟  
عدم مقابل عدمی است که با وجود لاحق جمع نمی‌شود مانند عدم زمانی  
عدم زمانی که شیء هرگز با وجود آن شیء جمع نمی‌شود بلکه هر کدام را رفع دیگری است.  
اما عدم مجامع عدمی است که با وجود لاحق جمع می‌شود و عدم ذاتی از این قبیل است پس در حدوث  
ذاتی شیء حاد مسبوق به عدم است که با وجود آن شیء جمع می‌شود یعنی شیء در همان حال که موجود  
است ذاتاً معدوم است و این عدم تقدم ذاتی بر وجود آن شیء دارد.



۸- تقدم و تأخر در مری را با تقدم و تأخر زمانی و علی مقابله و نقاط تفاوت و اشتراك بین آنرا اینگونه  
تقدم علت تا مابعد معلولش و تأخر معلول از علت تا مابعد آنرا آن جهت است که وجود علت منقلب  
و حیا از وجود معلول است و عدم معلول در مرتبه وجود علت تقدم دارد. ملاک در این قسم از  
تقدم و تأخر تحقق داشتن در مرتبه عالم وجود است.

۹- تقدم و تأخر زبانی را توضیح و ملاک آن را بنویسید.  
تقدم و تأخر زبانی در جایی است که ترتیب خاصی میان چیزهایی بیرون شود و آنگاه آن  
اشیا با مفید خاصی مستعیده و نسبت روحی و ترکیبی آنرا به آن مفید لحاظ شود ملاک  
تقدم و تأخر در اینجا نسبت قرب به یک مفید معین و محدود است.

۱۰- تقدم و تأخر به شرف در کجا است و ملاک آن چیست؟  
تقدم و تأخر به شرف در امور معنوی ای که زیادت و نقصان منبسط در مطرح می شود. ملاک تقدم  
و تأخر در اینجا فضیلت و برتری در ارزش های معنایی است.

درس سی و چهارم ص ۳۶۵ حدود و تقدم

۱- معنای عرفی حدود و تقدم را تحلیل و آن را با اصطلاح فلسفی حدود و تقدم مقابله کنید  
توجه مردم لفظ تقدم و حادرت را به دو چیز اطلاق می کنند هر کس که زمان مشترکی داشته ولی تعالی  
مستحق وجود یکی از آن دو پیشتر دیگری است. تقدم زمانش طولانی تر و حادرت  
زمانش کمتر است. این در این استعمال است. دو وصف اصنافی و شیبی اند. یعنی یک  
شیء نسبت به شیئی حادث و شیبی به شیئی دیگر تقدم است.  
بنابراین آنچه از معنای حدود به دست می آید که شیء قبلاً در یک مقطع زمانی  
مقدم بوده و آنچه از مفهوم تقدم به دست می آید آن است که شیء حین سابقه ای ندارد.  
در مفهوم این دو لفظ توسعه دارند چنانکه هم شامل عدم مقابل با سدا عدم زمانی که با وجود  
جمع می شود. و هم عدم مجامع (شیبی شیء در مرتبه ذاتی که بعد از استناد به علت

۳- تقدم و تأخر زمانی را تعریف و ملاک آن را بیان کنید

تقدم زمانی تقدم است که متقدم و متأخر در آن با هم جمع نمی شوند مانند تقدم بعضی اجزای زمان بر بعضی دیگر آن در این نوع از تقدم و تأخر ترتیب میان اجزای وجهت ترتیب آنرا امری حقیقی است ملاک تقدم و تأخر زمانی عبارت است از استراتک دو عنصر فرضی از زمانه در وجود گذرا و مسایل که قوه و فعل در آن با هم آمیخته به گونه ای که فعلیت یکی از آن دو نیز متوقف بر توهائیات که همراه با چیزی دیگر است .

۴- تقدم و تأخر طبیعی در کجا برقرار می شود و ملاک آن چیست ؟

میان علت ناقص و معلول آن تقدم و تأخر طبیعی است زیرا القاداعلت موجود شده و بعد معلول آن تحقق می یابد ملاک تقدم و تأخر طبیعی وجود است .

۵- تقدم و تأخر علی در کجا برقرار می شود و ملاک آن چیست ؟

تقدم علت تامه بر معلول آن تقدم علی تام دارد ملاک تقدم و تأخر علی وجود دارد .

۶- تقدم و تأخر ماهوی را توضیح داده و ملاک آن را بنویسید .

میان اجزای ماهیت و خود ماهیت تقدم و تأخر ماهوی یا بالقوه برقرار است که ملاک آن تقریر ماهیت است .

۷- تقدم و تأخر به حقیقت و مجاز در کجا برقرار می شود و ملاک آن چیست ؟

در جایی است که دو چیز در اقسام به یک وصف مشترک باشند و آن وصف به هر دو اسناد داده شود یا این تفاوت که اتماف یکی از آن دو بالاتر است و حقیقت است اما اتماف دیگری بالعوض و مجازی است . ملاک این نوع از تقدم و تأخر اصل نبوت و تحقق اعم از نبوت حقیقی و مجازی است .

نقطه یا جنبه نسبت ما شد موجودات مجرد که این مقسم نیز باید نوعی ارتباط با ماده دارد مانند نفس یا اندیشه  
ما شد عقل و مقسم دوم یعنی آنچه به لحاظ مفهوم وحدت قابل انقسام است یا ذاتاً جنبه است  
ما شد تک مقدار یا با یونین و به واسطه دیگری ما شد تک جسم طبیعی که از جهت مفروضش قابل انقسام  
است .

۷- اقسام واحد عمومی را بنویسید .

- ۱- واحد به عموم معنوی تک مقصود واحد که کلیت دارد و شامل افراد متعددی می شود و واحد اولی  
ما را نشان مقصود واحد مورد نظر تمام ذاتیات افراد و مصادر نفس را می تپسیر کند .
- ۲- واحد جنبی قسمتی از ذاتیات افراد و مصادر نفس را حکایت می کند مثل حیوان و ~~و~~  
۳- واحد عرضی بی انگیزات و ذاتیات مصادر نفس نسبت ما شد برنده و خندان  
۴- واحد به عموم بسیعی ما شد وجود منبسط مقصود تجلی افعال خندان .  
فقط وجود خندان که یکی است و در محلات خود ظهور کرده

درس سی و سه من ۳۵۴ تقدم و تأخر

۱- معنای تقدم و تأخر را بنویسید .

هرگاه چیزی را که دومی؟ دیگر به صورت مشترک یا آن نسبت دارند بعد از بدایع و آن دومی؟  
بگویند ای یا آنند که آن مقدار از نسبت خاص را که شیء دوم تا آن عید مفروض دارد دومی؟ اول  
نیز واحد باشد اما چه آنچه را شیء اول دارد شیء دوم نداشته باشد در این صورت حالت فاهمی؟  
تحت یعنی بیشتر بودن نسبتش با مبداء تقدم می نامند . و آن حالت خاص شیء دوم یعنی کمتر  
بودن نسبتش با مبداء تا آخر گویند .

۲- معیت را تعریف و رابطه آن با تقدم و تأخر بیان کنید

عدم اختلاف دو امر در معنایی که شأنیست اختلاف در آن معنای دارند معیت در  
واقع عدم بلکه تقدم و تأخر است و تمام اقسامی که برای تقدم و تأخر بیان می شود  
در مورد معیت هم مطرح است .

کلیه مستزاجه از تک وجود در وانظر وحدت نیز بیرونه توچه با انقسام آنها مساوی اند.

۲- آیا این گفته فلاسفه که وحدت مساوی با وجود است با تقسیم وجود در واحد و کثیر منافات دارد؟ چرا؟

فلسفی در این دو لحاظ مورد پیریزی قرار می دهد یک موقع شیء را فی حد نفس نگاه می کنیم و خودش را می بینیم و نگاه مقایسه ای نداریم. هر شیء از آن جهت که هست یکی است. بلیه صوری هم امور را با هم می ستعید در این نسبت به امر دیگری و خودش به درجه وحدت او نیست و یک کثرتی نمی است اولی هست که در اول نیست وحدت در جات و مراتب دارد و بسته با مابقی خودش ایست است اما در برابر یک دانه در فرق می کند وحدتی که این دارد اول ندارد

۳- واحد حقیقی و واحد غیر حقیقی را تعریف و اقسام واحد غیر حقیقی را بیان کنید.

واحد حقیقی است یا غیر حقیقی واحد حقیقی آنه است که خودش واحد است و وحدت معنی است بیرون آنکه واسطه در عرض و اخصاف را ستم باشد به خلاف واحد غیر حقیقی مانند انسان است که در حیوانیت یکی هستند. وحدت غیر حقیقی بر اثر اختلاف جهت وحدت عرفی آن نام های متفاوتی پیدا می کند به این شرح که وحدت در معنای نوع مائل و وحدت در معنای جستن تجلیش و در کیفیت تشابه و در کم تساوی و در وضع توکلی و در نسبت تناسب نام دارد

۴- وحدت حقه و وحدت غیر حقه را توضیح دهید.

واحد حقیقی یا ذاتی که حقه است که مقصود به وحدت است یا ذاتی که غیر حقه است و وحدت و جمع عقایدی با آن ندارد. بر کوشای که فرض مانی برای آن محال است در صورت دوم آن ذات وحدت حقه است مانند واجب تعالی که صرف وجود است و حمله وحدت عین ذات است واحد و وحدت در این قسم یک چیز هستند در صورت اول واحد غیر حق است مانند یک انسان

۷ - شدت: اگر از جهت نقصان وقت به زمان بگذریم این همان تنهایی و عدم تنهایی از جهت شدت است. بدین صورت که اگر زمان یک اثری نهایت کم باشد گفته می شود آن اثری نهایت شدید است.

آثار در علت های جسمانی از نظر شدت هم متناسب و محدود می باشد یعنی حتی اگر در یک مرتبه زمان کم شکل بگیرد باز هم می شود که در نواح دیگر را هم بزرگی آن تصور کرده زفانش محدود است.

۸ - چرا آثار علت های جسمانی متناسب است؟

آثار علت های جسمانی از جهت تقاد مدت و شدت محدود و متناسب است فلاسفه در تعلیل این مطلب آورده اند: افعال جسمانی دارای حرکت جوهری هستند و لذا اصول نوعی و قوای آنها به بخش ها و قسمت های مختلف منبسط می یابند که هر کدام برین دو عدد واقع شده و از جهت ذات و اثر محدودند.

۹ - چرا تأثیر علت های جسمانی مشروط به بقا و بقا و وقوع خاص است؟

علت های جسمانی فقط در صورتی می توانند تأثیر و عمل کنند که برین آنها ماده و وضع و موقعیت خاصی برقرار باشد. حکما در تعلیل این مطلب آورده اند: علل جسمانی چون در وجود خویش نیازمند به ماده هستند در ایجاد کردن نیز محتاج به آن هستند و این نیاز به ماده در ایجاد کردن به این صورت است که باید آنها توسط ماده وضع و موقعیت خاصی یا معلول پیدا کنند و به همین دلیل است که نزدیک و دوری و موقعیت های خاص در تأثیر نمودن علل جسمانی در علت دارند.

خریدن سی و دو ص ۳۴۲ وحدت و کثرت

۱ - مساویت وحدت با وجود را بیان کنید.

وحدت همیشه همراه وجود است هم از جهت مساوی یکی هستند و هم کثرت مساوی یکی است. معنوم وجود و وحدت دو معنوم مختلفند. این دو معنوم نه تنها مساوی اند بلکه مساوی قند اما مساوی از مساوی بودن بالاتر است. مثل مساوی بودن تعداد سیب با ۵ گلابی از نظر تحقق

۴- علت مادی را تعریف و اثبات کنید.  
 طارده نسبت به نوع ترکیب یافته از آن و صورت علت مادی است.  
 علت بیرون ماده برای جسم به دلیل آنکه است که ماده چیزی از جسم است و از آن وجود  
 جسم بیرون توقف دل در از باب توقف کل به چیزی و محتاج می باشد علت و معلولت همان  
 رابطه توقف و وابستگی یک می می و دیگری است.

۵- گروهی از مادی گرایان علت را مختصر بر ماده دانسته اند این سخن را از زبان بکنید و بطلان  
 آن را اثبات کنید.  
 گروهی از مادی گراها علت را مختصر بر ماده دانسته اند اما با توجه به اصول و قواعد  
 هستی چنین نظری مردود است چرا که ماده ضرایع ماده محسوس یا ماده دوم حسی چیزی  
 هوه ندارد که لازمه آن فعلیت و نیلاری است و روشن است که چنین چیزی برای  
 فعلیت و تحقق بخشد به نوع کیفیت نمی کند بنا بر این از مستحق این آن است  
 که فعلیت نوع بروز علت تحقق یافته باشد و این مجال است.  
 آنها متکثر علت فاعلی، علت غایی و صورتی هستند و تنها فاعل به علت مادی  
 برای احساس هستند و می گویند ماده صورتی نوعی را به وجود می آورد

۶- چرا نمی توان ضرورت میان علت و معلول را اثبات کرد؟  
 حواله و محور معلول موقوف بر وجود علت است.

۷- متاهی بودن آثار علت ها چیهایی از جهت تعداد مدت و شدت را شرح و بیان کنید.  
 آثار علت های جسمانی متاهی است هم از جهت تعداد هم از جهت مدت و شدت؛  
 تعداد: آثار علت های جسمانی از جهت تعداد امکان ندارد به نسبت باشد بلکه مجرد در  
 زمان: مدت: اگر زمانه اثر جهت زیادتر در نظر بگیریم آن همان متاهی و  
 عدم متاهی از جهت مدت است. در علت های جسمانی مدت محدود و متاهی است.

و به حال خود رسیده اند اما از نظر قوه عاقله این کار بی نتیجه است چون برای رسیدن به هدفی کوچک از هدفی بزرگتر بازمانده است و به همین دلیل آن را عیب می دانیم.

در پس بی حرکتی ص ۲۱ علت صوری و عاری

۱- علت مادی و صورت در صورت کلام است از جهت ذات مطمح می گوید که دلیل آن اقتصاد چیست؟ علت مادی و صورتی اختصاراً به چیزهای جسمی در واقعیت تنها وجود جسم و اوضاع و احوال آن موقوف به فایده و صورت است و دارای علت مادی و صورتی است.

۲- علت صوری را تعریف و اشیات کند.

صورت به معنای کنفی صیقلیت و هویت یک جنس منوط به آن است نسبت به نوع تشکیل یافته اثرات تمام آن با ماده علت صوری است.

علت بدیهه صورت برای جسم به دلیل آن است که صورت جزئی از جسم است و لذا وجود جسم به آن موقوف در برابر باب توقف کل بر جز و علت و معادلت جهان رابطه توقف و راستگی یک می باشد پس یعنی در کمال است.

۳- آیا صورت علت مادی به شمار می رود چرا؟

نسبت به خود ماده علت صوری نیست بلکه فقط صورت است که صورت وجود ماده متوقف بر وجود صورت است و بدون آن تحقق نمی یابد اما نمی توان صورت را علت مادی ماده دانست زیرا ماده عکس از صورت و غیر آن نیست و در ذات خود نیاز به صورت ندارد بلکه در حقیقت که امری بیرون از دانش است چه آنکه نیاز دارد از نوع بر صورت را نسبت به ماده باید متوقف علت فاعلی و محصل بخش به ماده به حساب آورده

۸- چه تفاوتی میان غایت درفاعل های طبیعی با فاعل های علمی وجود دارد؟  
در فاعل های علمی غایت تعین و وجود علمی بر وجود خارجی دارد و فاعل از روی علم و اراده کار انجام می دهد و غایت همان اثری است که بر فاعل مترتب می شود اما در مورد فاعل های طبیعی که افعالشان مستوقف بر علم و اراده آنها نیست غایت همان چیزی است که فاعل بر آن متفکر می شود

۹- برخی گمان کرده اند افعال مادی باشد بازی کودکان و نفس کشیدن گمانی از غایت است صحت یا سقم آن را بررسی کنید.  
برخی گمان کرده اند فعل از آن علمی که مبدأ علمی آن نقطه صورت خنای فعل است (و عادت ل فاعلی که مبدأ علمی آن صورت خنایی بآلگ خلق و غیری است) و قصد ضروری (فعلی که مبدأ علمی آن صورت خنایی بآلگ طبیعت و مزاج است) فاقد غایت است.

پاسخ: افعال صادره از انسان دارای سه مبدأ طولی است: قوه عامه، شوقیه، مبرکه که قوه عامه فاعلی طبیعی است و غایت آن منتهای حرکت که جملا بر تحقق دارد. غایت قوه شوقیه و مبرکه جایی که فعل مبدأ فکری دارد. مصالح و مفاسد یعنی که بر فاعل مترتب می شود و جایی که فعل دارای مبدأ فکری نیست. غایت قوه مبرکه و شوقیه منتهی الیه حرکت است.

۱۰- آیا به طور مطلق می توان برخی از افعال انسان را عبث و بی هدف دانست؟ چرا؟

بعضی از افعال انسان که گمان می شود عبث و بیهوده اند امری اشبی است. در مطلق یعنی از یک نظر عبث و بی هدف و از نظر دیگر مفید و با هدفند. یعنی وقتی میان فاعل و فاعلی مختلف تا هماهنگی وجود آورده و همه در یک مسیر حرکت نمی کنند از نظر آن فاعلی که در فعل معنی و خلاقیت است از آن فاعل عبث است و از نظر آن فاعلی که در خلاقیت راست اند عبث نیست.  
مثلا ساعتی که دانشجو را بر در کلاس با علم بیاموزد میل به گریستن او را بر حضور در کلاس باز دارد. در اینجا همه فاعلی مختلف تا هماهنگی است. ه چونه گریستن قوه عامه آن فاعل غرض بر سه و و صحت فیزیکی و تفریح در امر سلامت و ساعت دیگر نیست و تفریح صحت جسم به صحت فیزیکی



سه جنبه که گویند خلقت و آفرینش موجودات حکایت هر گند که در سیر و تکوین و توحید و صرف در آن وجود دارد.

که تعریف حرکت و ارتباط آن با علت غایی را بیان کند.  
از نظر کمال حرکت کمال نخستین برای نیکی و بالذات است از آن جهت که بالقوه است.  
بنابراین تعریف در مورد حرکت کمال دوم را چه میداد که نیکی، متحرک یا حرکتش به سوی آن  
توجه دارد و حرکتش به آن، منتفی می شود که آن کمال دوم کمال غایی است که نیکی متحرک  
توسط حرکت خود به آن می رسد و در واقع حرکتش را وسیله ای برای رسیدن به آن قرار می دهد  
کمال دوم که منتفی از حرکت است لغتاً و در آن مطلوب برود و حرکت به دلیل آن مطلوب  
است. چون حرکت ذاتاً و برای خودش مطلوب نیست و مقتضای ذات شیء نیست.  
یعنی هیچ چیزی حرکت را برای حرکت نمی خواهد بلکه برای رسیدن به نتیجه و غایت آن می آید  
توسل می جویند. اگر کسی می تواند به درون حرکت به آن غایت دست یابد حرکت نمی کرد.

۳- غایت حرکت ضررابطای با حرکت دارد؟

نسبت غایت حرکت به حرکت نسبت وجود نام به وجود ناقص است. حرکت در واقع  
وجود بالقوه غایت است و غایت همان وجود حرکت است که فعلیت یافته و نامشده است.  
بنابراین میان حرکت و غایت حرکت یک رابطه وجودی برقرار است.

۴- مقصود از تشریح وجود علمی غایت چه وجود خارجی آن در فاعل فاعلی علمی چیست؟

فاعل فاعلی که از روی علم ظاهری نام می دهند یعنی از انجام فعل به غایت آن علم را بر می آورند  
وجود علمی غایت در این مورد یعنی از فعل تحقق را در اما وجود خارجی غایت  
از فعل و مستترش برآید است.

N- فاعل یا متعلق چه ویژگی‌هایی دارد؟  
 فاعلی که با علم تفصیلی قبلی چه کارکنی را انجام می‌دهد علمی که عنین علم اجمالی  
 اویزه دانش است مانند نقش مجزا که می‌دهد که چون صورت اختراع خویش است  
 با آنکه بسط است عموماً همه کارالات و آگاهی است که در دانش واحد آخوست  
 از طریق علم حضوری به ذات خویش علم تفصیلی به همه آن کارالات است  
 شرح می‌دهد آنرا تا نثری نیست و مانند واجب، تکلیفی چون علم او در عنین آنکه آگاه  
 تفصیلی به همه چیز است اجمالی و بسط است.

۱- فاعل یا متعلق چگونه فاعلی است؟  
 فاعلی که فاعلی از آنکه حجت به او شب دارد شود که او را فاعل دیگری است  
 که او نقش هر دو به آن فاعل مستند باشند چنین فاعلی در فعل خویش مستند  
 مانند قرائن طبیعی، نباتی و حیوانی که در کارهای خویش تحت سلطه نفس آدمی مستند  
 مانند همه فاعل فاعلی همان صفتی که کارها نشان وقت تصرف واجب تکلیفی است.  
 مثال تطوری خنثی و غیره به قلب، حرکت های درست و با به در سلطه قنای به بی اما تحت سلطه  
 و تدریس نفس انجام شود

→ **نوعی علم غایی**

- ۱- این از تعریف علم غایی دو طرز مخالف دریا و علم غایی را بیان کند
- علم غایی عبارت است از کمال آخری که فاعل در فعل خویش بر آن توهم دارد
- دو نظر در مورد علم غایی: ۱- فقط انسان و حیوانی که حرکت از اداری دارند دارای علم غایی  
 و در فهمندی می‌توانند باشند بنابراین انسان در فعل استیجابی غیر از اداری دارای علم غایی نیست
- همچنین در افعال ارادی ای هم اویو طرز نیست که در در فهم علم غایی را بسته باشد بلکه از اداری  
 از آنجا عبث و به روان علم غایی است.
- ۲- حکای علمی قابل از همه فاعل جاه و مخلوق ها و مخلوقات جهان دارای علم غایی هستند

۱۰) فاعل بالرضا با تعریف و مثال خبریه و توف و آن با فاعل بالصدق را بنویس

فاعل بالرضا: فاعل بالاراده که علم تفصیلی اش به فعل، عین فعل بوده و  
برس از آن فقط علم ازجمله ذاتی است که دارد مانند انسان است که صورتی از علم ازجمله  
در حال که علم تفصیلی اش به آن نباشد و بر سر آن است و بر سر آن است و فقط علم ازجمله  
زادش است از آن اراده. فاعلیت واجب تعالی نسبت به ارشاد و به اعتقاد حکمای اشراف  
از صوم قبیله است. مثال: یک منظره زیبا از رشتی که آنجا نماند تصویر کشید یعنی در  
زمن اینجا در می کشد به مثل خود چه جانی دارد. با اراده و اختیار خود را در کار دارد. آنجا ماند  
انده کار انجام داد. آنجا که هم تکیه از آنجاست که تصویر کشید ازجمله بوده یعنی تفصیلی شده یعنی تفصیلی از  
همه می کشیدند چه چیزی می خواصد تصویر کشید آنجا هم تفصیلی نداشتند اما وقتی تصویر کردید که خاص  
دارد.

فاعل یا مقصد: فاعلی که از روی علم و آگاهی و اراده و انتخاب و مقصد و البته زاید بر ذات  
انجام می دهد مگر گویای که اگر داعیه و انگیزه خاصی برای انجام کار در او وجود نداشته باشد که کار را انجام  
نمی دهد. اشکال: نسبت به کارهای اضطراری است مانند خوردن، خوابیدن، راه رفتن و فاعل یا مقصد  
است. مشکلات: فاعلیت خدا از آنجاست که قسم می دانند و برای خدا داعی زاید بر ذات تصور نمی کنند  
اشکالی که می باشد یعنی هرگز وقت و به هر دو قسم تصور نمی کنند.

۱۱) فاعل بالاعتاب را تعریف کنید.

فاعل که با اراده و خواست خودش کار را انجام می دهد و علم و آگاهی تفصیلی به کارش  
یعنی از انجام کار را در تعینی از قبل به خوبی می داند که چه خواهد کرد علم او به کارش اوی زاید  
بر ذات است نه آنکه عین ذاتش باشد و در انجام کارش نیز به انگیزه و داعی زاید بر ذات  
نرود. بلکه صورت علمی می خودش منشا صورت کار از فاعل است.

وقتی انسان در ارتقاء بلندی فکر می کند و دنیا را در چشمش را می بیند و می داند و با دیدن آن به زمین در  
تصنیخ حضور می کند همین تصور افلاک باعث سقوط او به زمین می شود  
طوری است فاعلیت خدا از آنجاست که در عقیده دارند علم تفصیلی ضایع آفرینش می  
واسطه صورتی است که زاید بر ذات خداست و علم به تمام اصناف مشغول صورتی است.

است زیرا بر این ترتیب علت و معلولیت در یک سلسله تا بی نهایت ادامه پیدا کند  
به دلالت آنکه به علتی برسد که خود دیگر معلول نباشد یعنی عبارتی از وجودهای رابطی را  
لازم می آید، به دلالت حقیق وجود نقیصه که تاگاه آنجا باشد و این فعل است.

درس ۲۹ من الی علت فاعلی و مقسم الیه

۱- مقصود از علت فاعلی در طبیعیات و الهیات چیست؟  
علت فاعلی دارای دو اصطلاح است: در طبیعیات مقصود از علت فاعلی حرکت ماباره  
موجود از حالیه به حال دیگر است. اما در علمیه الهیه مقصود از آن، چیزی است که هستی  
معلول را با فاعله می کند و بر آن وجود می دهد. نسبت میان فاعل و علت فاعلی است.

۲- فاعل بالطبع را با مقصد را با مثال توضیح دهید.  
فاعل طبیعی کماهی به عقلی قرار ولی فعل موافق با طبیعت اوست و حصول نفس  
در مرتبه فواید یعنی که افعالش را بر مقتضای طبیعت انجام می دهد  
قاعدت انسان نسبت به هنرهای قلب

۳- ویژگی های فاعل با مقصد را با مثال بنویسید.  
فاعل قسری نیز کماهی به عقلی دارد و فعل موافق با طبیعت اوست مانند  
نفس پیوسته در جهان مرتبه فواید یعنی چرا که افعال مستقیم عبارتی بر اثر عوامل فضا را که  
از مسیر خود خارج می شوند. فاعلیت انسان نسبت به سنگت ضربان قلب نیز به  
بیابان

ع - فاعل با تمیز چه فاعلی گفته می شود؟  
فاعل حسی به فعل خویش آگاه است ولی به دلالت از او آگاه از انجام می دهد مانند انسان که  
مفتم می شود زیرا تمام کاری که حق مشاهده مکن زوایای مقصد

(۸)

ع- شرطک استکانه تسلسل مصطلح است تفصیل و باقیالینوسید.

۱- باید اجزای سلسله بالفعل موجود باشند در سلسله اعداد آنست تا محدود است و مبین اثر عدله عدد دیگری می توان در نظر گرفت و مگر به آخرین عدد و نیز آخرین عدد نمی توان است یافت. تسلسل تحقق ندارد. زیرا هم اجزای این سلسله بالفعل موجود نیستند و آنچه اثر آن بالفعل موجود است همه محدود و متناهی است.

۲- باید اجزای سلسله با هم موجود باشند در تسلسل سلسله اجزای آن خواه در هر جزای آن باشد و خواه در هر جزای آن تسلسل مصطلح را تشکیل نمی دهند زیرا اجزای آن اگرچه نامحدود و غیر متناهی باشند تسلسل مصطلح را تشکیل نمی دهند زیرا اجزای آن هم به ترتیب تحقق می یابند و در وجود برخی اجزای آن همراه با عدم برخی دیگر است.

۳- باید میان اجزای سلسله ترتیب باشد پس مجموعاً این امر بر همه های نامحدود که ترتیب و وابستگی به یکدیگر ندارند تسلسل مصطلح را تشکیل نمی دهند. مقصود از ترتیب اجزای سلسله توقف و وابستگی به جزای آنها یعنی دیگر است و گفتم وجودی که وجود دیگری بر آن توقف دارد علت ~~توقف~~ وجودی آنست و خواننده می شود.

۴- اختلاف نظر متکلمان با فلاسفه در مسئله امتناع تسلسل را بنویسید.

متکلمان این شرط را در تسلسل معتبر نمی دانند و بر این تسلسل برادرند و می گویند که در طول زمان واقع می شود و می توان گفت که در یک زمان تحقق می یابند و در ترتیبی میان آنها وجود ندارد. خیر می سازند و معتقدند که سلسله جزای آن یک سلسله است و خیر می سازند که حلقه آغازین هم جزای آنست و از سوی دیگر هر حادثه ای می رسد که حلقه پایانی هم جزای آنست و معتقدند که تقارن جزای آن در زمان را در صبر محدود و متناهی است. اما فلاسفه برخلاف متکلمان بر این تسلسل را مستلزم حد و متناهی می دانند.

۵- با توصیف رابطی بودن وجود معلول نسبت به علت چگونه می توان امتناع تسلسل را اثبات کرد؟

دلیل امتناع تسلسل مبتنی بر آنست که وجود معلول نسبت به علتش وجودی رابط

۱- امتناع دورانیات کثیر  
 با توجه به این سه قانون توقف و تقدم و اجتماع تعینات می کنیم در مثال است  
 حواله در دور وجودی می شود که این موجب تقدم نمی شود و در نتیجه هم  
 در نتیجه اجتماع تعینات پیش می آید چون مستلزم این است که نمی تواند در ترتیب واحد  
 هم وجود باشد و هم نباشد.

۲- معنای لغوی و اصطلاحی تسلسل و صور مختلف آن را ذکر کنید.  
 تسلسل در لغت: امری به دنبال هم زنجیر وار واقع شود خواه حلقه ها این زنجیر متناهی  
 باشد یا نامتناهی و خواه میان آنها رابط علی و معلولی برقرار باشد یا نه.

اصطلاح تسلسل: ترتیب ترتیب و واسطه گری که یعنی موجودی بر دیگری که همراه با  
 او یا قبل موجود است و ترتیب آن موجود در هم بر می آید. یعنی معتدب می شود که همراه با او  
 یا بعد موجود است و همچنین ترتیب تابعی نهایت، خواه این سلسله چگونگی ترتیب در دور  
 طرف یعنی هم در تابعی علل و هم در تابعی معلول ها تابعی نهایت از اتم یا بهر حال فقط در یک  
 طرف تابعی نهایت از اتم یا بهر حال.

اقسام تسلسل: ۱- هم در تابعی علل و هم در تابعی معلول ها: سلسله علت و معلول را  
 که ترتیب اول دارد در معلول آخر از هر دو طرف باز است. مثل خطی که هم از طرف  
 راست و هم از طرف چپ تابعی نهایت از اتم دارد.

۲- تسلسل در تابعی علل و نه در تابعی معلول ها: از یک طرف بسته است بعدش  
 معلول دیگری نیست. هر طبعی معلول علت دیگری است اما چنین نیست که هر  
 معلولی علت معلول دیگری باشد.

۳- تسلسل در تابعی معلول ها: یک سلسله ای که علت آغازین دارد ولی معلول  
 پایانی ندارد معلول بعدش معلول دیگری است. سلسله بین ما این است.

۶- مفاد قاعده الواحد اربع رده.

علامه طایطیانی می گوید: علت همان علت فاعل است که علت هستی بخش است منظور از وصرت یعنی چیزی که نه کثیر است نه تکلیف. موصرت از شیخ و چو است شوهرت شفقنی. سیلمت یعنی چیزی که سیلمت خارجی دارد یعنی جسم نیست معلول واحد یعنی معلولی که کثیر با هوکثیر نیست عرب و حبشی از وجود می توان صحبت و چندی برای آن در نظر گرفت.

باینبارین مفاد قاعده الواحد آه است که از امر واحد و بسط که در ذاتش جت وجود کثیر در معلول کثیر که جهت وجود در آن یافت نمی شود ظهور نمی یابد. معناه علت و معلول ستمت ذاتی وجود دارد و کثرتی در صورتی می تواند ستمت ذاتی با چند صفت میباید که تا قدره کثرت در صفت و اشترک است در قدره کثرت که خودی را برای جهات کثیر باشد پس تنها اگر علت کثیر باشد می تواند معلول کثیر صادر کند و اگر علت واحد باشد نمی تواند معلول کثیر صادر کند بلکه معلول واحد صادر می کند.

۷- چه حائنی برای اشبات قاعده الواحد می توان گفت که در؟

مقدمه ۱- معناه علت و معلول ستمت ذاتی وجود دارد.  
مقدمه ۲- یکی از تنها در صورتی می تواند ستمت ذاتی با چند صفت میباید تا قدره کثرت وجودت و اشترک برقرار سازد که دارای جهات کثیر باشد.  
تسیم دو مقدمه با تعلق واحد و بسط که دارای جهات کثیر نیست کثیر با هوکثیر صادر نمی شود.

درس ۲۸ ص ۳۰۵ ایالات در و تسلسل

۱- معنای لغوی واسط لاجی دور و اتمام آن را بیان کند.  
دور عبارتند از آنکه وجود یک شیء متوقف بر اتمت باشد چیزی که وجودش توقف بر جمالی شیء دارد خواه توقف بدو را واسط باشد که دور مصحح است و خواه با یک واسط یا بیتر باشد که دور معتمون خواهد بود.

اینه شورا اینست یعنی رو در برابر هفتت فخر خورشید صبری جبهه انجاط با خورشید نیست  
بیا بر این باز فانی که معلول وجود داره بیا نگر اینست که علتش شتر وجود دارد چون  
هستی و واقعیت وجود معلول عین ربط و وابستگی به علت است و معلول وجود  
جبرائی از علت خود ندارد

۴ - مقصود از تشخیص میان علت و معلول چیست ؟

میان علت فاعلی و معلول تشخیص ذاتی برقرار است یعنی معلولی از آنجا که آن فاعله کننده هستی  
معلول و مکالمه وجودی آن است در مرتبه عالمی ترکی و اجدید مکالمه معلول خود است یعنی حیثیت  
فراصدی هست که مرتبه نازل آن در معلول وجود دارد و معلول مکالمه آن در علت یافت نمیشود

۵ - اهل سننیت میان علت و معلول را ایجاب کنند.

چون علت هستی محسوس وجود معلول را افعال فاعله کننده بر خود خورشید وجود ضروری را دانسته باشد  
تا به معلولش برسد و آنرا که از آن است با شکرش خواند اعلی و افاضه کند. لعلی الاهی و الکیوان  
فوقاً قدر آن ( و بیا بویسم آنکه با اعطای وجود به معلول صبری از خودش کماست نمی شود بر او  
مستند که وجود منزه بر او صورت کامل تری دارد چنانکه می گویند که وجود معلول بی شفاع و برتری  
از آن محسوس هم نشود پس معلولی از عللی صادر می شود که مکالمه آن معلول را به  
صورت کامل تری دانسته باشند.

۱ - مقصود از وجوب بالعیس معلول نسبت به علت نام ابراج و ایجاب است.

مقصود: اکثر در نظریه وجود علت نام وجود معلول واجب باشد عدم معلول ممکن  
می باشد بنابراین وجود و تحقق معلول بیرون علت نیز جایز و ممکن خواهد بود.  
مقصود ۲ - لیکن تحقق معلول بیرون علت ممکن نیست طبق اهل علت  
نتیجه: در ظرف وجود علت نام وجود معلول واجب است و ممکن نیست.



است چونکه معلول حقیقتاً علت نیست. علی‌ما در این باره گفته‌اند که علت فاعلی کاره و ترکب می‌کند  
باشد و در این صورت نمی‌تواند معلول از نفس است که در این باره می‌گوید در این صورت به قطع بعدی آماره می‌کند  
و بسیاری هستند که طبعاً در این باره گفته‌اند و فایده برده بر این است. بالنتقل که بپذیرد ترکب می‌کند.

در این ص ۷۸۳

۱- مقصود از وجوب بالقاب معلول سلب به علت نام واضح را در آنجا که اینهاست گفته  
کنند علت که معجزه می‌باشد و وجوب معلول واجب و لازم خواهد بود زیرا در این صورت، بجز معلول  
جز اینها وجود علت و ممکن است و لازم نیست چیزی آن است که معلول که چیزی نیست ناشی  
از عدم علت است بدون علت و این گفته که جواب ص ۷۸۳

۲- وجوب بالقاب معلول نسبت به معلول واضح را در اینهاست گفته.  
نیز با قاضی معلول به علت در واقع همان نیاز وجودی است به علت است نه چیز دیگر و این گفته  
نفس است که این نیاز معنی او را خارج از وجود آن باشد بلکه حاجت و نیاز در این صورت است معنی حاجت  
است و در این باره لازم است معلول را نیاز و ارتباط است. پس وجوب معلول نسبت به علتش ارتباط  
است و صحت استقلال آنرا که در این طرف هم علت، مقوم آن است و چیزی که  
چیز متکلی در آن حال است چه با یک به علتش محقق می‌شود. در نتیجه در طرف وجود معلول  
وجود علت لازم و ضروری است اینهاست متبع مورد نظر است.

۳- حقیقت رابط معلول با علت واضح (صید و نیاز که کند چگونه معلول عنین ربط به علت است؟  
برهان دوم بر اینست با وجوب قیاس علت نسبت به معلول - کلمه واژه رابط و وابسته  
در مثال نور خورشید و خورشید، نور خورشید که از نور خورشید متغلف و جدا از خورشید محقق یا به  
چیز وجودی است یک وجود رابط است نه وجود مستقل پس نیاز معنی به وجود مستقل است  
که به او تمام رده (یعنی نیاز معنی خورشید است) پس تعلق و وابستگی به خورشید در ذات  
و هویت نور خورشید نیست است پس اگر ارتباط نور خورشید با خورشید لفظی قطع شود

زیرا چیزی ذات معلول است و میقوم ماهیت آن هستند علل داخلی بر دو قسم است:

- ۱- علت فاعلی عبارت از ماده نسبت به نوعی که ماده صورت را در بر دارد. ماده حقیقت قوه را مستقرا در شی بر آن صیغه کرده و یکی به واسطه آن بالذات است. اگر با صورت مستقیم شود ماده برای آن است و اگر با آن یکی از آنها که در صورت ترکیب صورت پذیرد نوع معاینه شود علت مادی برای آن است. عامه الهی و یا مقوله ماده است برای صورت و علت مادی برای نوع.
- ۲- علت صورتی: علتی که شی بر واسطه آنی جنبه عقلی پیدا می کند عمل نقش ناطقه انسان که اکثر آن را با غایه بسنجیم صورت آن است و اگر با مجموع ماده صورت بسنجیده شود.

علت صورتی است.

۱۰- علت خارجی را تعریف و امتساق آن را بیان کن

عبارتی که وجود آن بیرون از وجود معلول است بر دو قسم است: ۱- علت فاعلی: وجود معلول را فاعله کرده و صیغه معلول از او صورت می یابد. ۲- علت غایی: معلول به علت آن بدین معنی که در ماضی صیغه که اشکال برای انتقال قضیه خود در نظر می گیرند برای رسیدن به آن کارهای را انجام می دهند. تصرف جزا علت غایی عبارت است از: «ماهی از حقایق صیغه».

۱۱- علت صقیق و معتد را با مثال تعریف کن

علت حقیقی عبارت است که معلول به گونه ای بی آنکه وابستگی دارد که جدا می معلول اثر آن اعمال است. مثل علت نقش برای اراده و صورت مادی ذهنی که نمی تواند جدا از نقش تحقق یابد. علت معتد عبارت است که در صیغه غیر از شی معلول را هم می بیند و وجود معلول وابستگی جدایی ناپذیری با آن ندارد. مثلا برای انجام یک ماده باید مدت زمان میسر شود مثلا در روز یا ماه یا سال. -- الیه زمان نسبت به معلول انجام دهنده علت معتد است.

۱۲- آیا امور معتد در حقیقت علت هستند؟ چرا؟

در راسته نبی در نظر علت به حقیقی و معتد تقسیم می شود. نام علت بر معتد از آن نوعی جایگزینی

۵- حرکت از علت تا مقصود را تعریف کنید.  
 علت تا چه جامع هم جزئی حلی است که در وجود معلول متوقف بر آن نیست بطوری که یا برای آن معلول را هم جزئی در سلسله باشد اما علت تا مقصود در بار باره بر جزئیات متوقف است که معلول نمی آید و این است تفاوت این دو که است که در وجود علت تا مقصود معلول وجود معلول و عدمش مستلزم عدم معلول است بر خلاف علت تا مقصود که وجودش لزوماً وجود معلول را در پی ندارد که در بعضی به طور صحت معلول را می دنبال دارد.

۶- علت و امر و کسب را توضیح دهید.  
 وقتی که معلول فقط از یک موجود عینی بوجود می آید که آنکه موجود عینی تحقق یا بر وجود دیگری نمی تواند نقش آن را در وجود آن بگذرد. معلول مورد نظر این است که علت و امر می گویند. تا هر چند هر کدام مستقل معلول را ایجاد می کنند مانند جریان الکتریکی در کیم برقی، حرکت مکانیکی و فعلی و انفعالات شیمیایی که حرکات مستقلاً می توانند حرکت را پدید آورند حرارت دارای علت های گوناگون است چیزی مثل حرارت را علل جان پخته یا گرم می گویند.

۷- علت بسط و مرکب را بیان کنید.  
 علت به واسطه کسب و بسط و مرکب تقسیم می شود علت بسط آن که از جز جزئی تشکیل شده باشد به خلاف علت مرکب.

۸- علت قریب و بعید را با مثال شرح دهید.  
 علت به قریب و بعید تقسیم می شود علت قریب علتی است که واسطه ای بین آن و معلول نباشد و علت بعید برخلاف آن است مانند علت علت.

۹- علت داخلی را تعریف و اقسام آن را بیان کنید.  
 علتی که با معلول متحد شده و در وجود آن باقی می ماند که به علت قوام محکم می گویند.

۱- قانون علیت را اثبات کنید  
ماهیت نهی کافه وجودی عدم را برای خود در جهان دهر و از طرف دیگر ترجیح به دهر و ترجیح  
عالم است در نتیجه ماهیت در وجود و عدم خود نیازمند به عامل بیرون از ذات خویش  
است تا وجود و یا عدم را برای آن جهان دهد.

۲- چرا علیت تنها در وجود است ؟  
علت تنها در وجود است زیرا این رابطه همواره مابین دو موجود که وجود دارند برقرار  
می شود و این که عدم علیتی داشته باشد که با وجود این رابطه برقرار نگردد ممکن نیست چرا که هستی  
در وجودش نیازمند علت است و ماهیتی که متعین است وجودی ندارد که تا زماند علت باشد  
مثلاً سبوغ مظهر است یعنی صحیح و واقعی ندارد

۳- حرکت از علت و معلول را تعریف کنید.  
علت موجودی است که بر نحو خویش هستی ماهیت برآورد و توقف دارد و معلول چیزی است  
که در صفتی خودش وابسته به غیر از علت است.

۴- افعال را که گویای آن در مورد معلول است مطیع شده بیان کنید و افعال صحیح را تبیین کنید  
علت قاعلی معلول را ایجاب می کند که صوت خارجی چیزی است . آنگاه از علت صادر می شود  
که چیزی است اما آنرا که چیزی مفاهیم مقدور است از آنجایی که وجود ماهیت و افعال  
ماهیت به وجود وقتی حرارت در خارج ایجاد می شود و می تواند در خارج ماهیت و افعال  
حرارت است و آن حرارت محسوس به وجود می شود . معلول سوال این است که کدام از این سه را  
علت و باذات جعل و ایجاب می کند و کدام حقیقتاً متعلق فعلیت است و از مجهول واقعی انشراح می شود  
به بیان حکمت متعالیه می گویند آنچه از علت صادر می شود و مجهول باذات علت است همان  
وجود معلول است نه ماهیت معلول و لذا تمام قیاسات معلول به وجود  
معلوم و مجهول یعنی آنچه بر علت توقف دارد همان وجود است و علت و معلول را رابطه ای  
وجودی است پس مجهول و معلول را صبری می خوانند وجود یعنی برآورد آنست

۵- واحد خصوصی و واحد عمومی را تفریق کرده تفاوت آن دو را با هم ذکر کنند  
واحد خصوصی همان واحد عددی است که می تواند تکرار شود و از تکرار آن محالی لازم نمی آید  
پس تکرار این واحد عدد ساخته می شود پس واحد عددی مبدأ اعداد است گوییم خود در اصطلاح  
فلسفه عدد نیست.

واحد عمومی حقیقتاً واحد است و افراد متعدد و اشیا فراوانی را تحت پوشش خود قرار می دهد  
در عین حال که یک چیز است سعه و آسره ای دارد که کثیر را در خود جای می دهد. مانند ماهیت  
انسان که واقعاً یک ماهیت است اما افراد متعددی دارد. ماهیت حیوان هم یک ماهیت است  
اما افراد متعدد دارد. اگر خود آن امر جامع (انسان) را متصف به وحدت کنیم این انصاف  
حقیقی خواهد بود ولی اگر کثرت مندرج در آن جامع را به اعتبار وحدت جامع متصف به وحدت  
کنیم این انصاف غیر حقیقی خواهد بود.

۶- اقسام واحد خصوصی را بیان کنند.

واحد خصوصی یا همان طور که از جهت وصف و حدش قابل انقسام نیست از جهت طبیعت  
معروض و وحدت هم تقسیم نمی شود یا آنکه تقسیم می شود قسم اول نیز یا خود مفهوم وحدت  
و عدم انقسام است یا غیر آن. و اگر غیر آن باشد یا وضع خارجی دارد و قابل اشاره حسی  
است مانند یک.